

# رنج همبستگی

زندگی نامه لاله و لادن (دوقلوهای بهم چسبیده)

نوشته:

پرینوش صنیعی



صنیعی، پرینوش

رنج همبستگی / پرینوش صنیعی. - تهران: روزبهان، ۱۳۸۴.  
ص. ۲۷۵

ISBN: 964 - 8175 - 32 - 2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ص.ع. لاتینی شده: Parinoosh Sanceyi. Ranje Hambastegi.  
۱. داستان های فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.

۸۶۳/۶۲

PIR۸۱۳۴/۹۵،۹

۱۳۸۴

م ۸۴-۳۴۳۱۵

کتابخانه ملی ایران



### رنج همبستگی پرینوش صنیعی

چاپ اول : زمستان ۱۳۸۴

چاپ دوم : تابستان ۱۳۸۷

طرح جلد : حامد کنی

ویراستار : آزاده فهیم هاشمی

امور فنی و هنری : سازمان پژوهش، ۶۶۹۶۱۵۹۶

آماده سازی چاپ : شرکت قلم

چاپ و صحافی : چاپخانه خاشع

۱۰۰۰ نسخه ، ۳۲۰۰ تومان

© حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

www.roozbahanpub.ir info@roozbahanpub.ir

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۲، کد پستی ۱۳۱۲۷۵۴۷۱۱

تلفن ۶۶۴۹۲۴۵۳ - نمابر: ۶۶۴۰۸۶۶۷

## مقدمه ناشر

خبر کوتاه و شگفت‌انگیز بود. «زنی در زایمان سوم خود دو دختر به دنیا آورده که از ناحیه سر به هم چسبیده‌اند» به ندرت چنین پدیده‌ای در جهان رخ داده و یا خواهد داد. شاید فردا همه از یاد بردند که چه خوانده یا شنیده‌اند و به سادگی از کنار آن گذشتند ولی زیستن، بالیدن، به بلوغ رسیدن، طی مدارج دانشگاهی و... به ابدیت پیوستن برای آنها گذرا و ساده نبود.

چندی پس از درگذشت این بلادیدگانِ معصوم، یکی از همکاران قدیمی از وجود اسناد، دست‌نوشته‌ها، و تصاویری خبر داد که نزد یکی از دوستان قدیمی لاله و لادن است و در جستجوی محقق و نویسنده‌ای برای تدوین و تنظیم آنهاست. بنا بر آشنایی که با کارهای پژوهشی، تسلط، مذاقه و هنر نویسندگی خانم پرینوش صنیعی داشتم موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. پس از چند جلسه ایشان پذیرفتند که بر اساس مدارک موجود زندگی‌نامه این دو دختر را بنویسند.

آنچه پیش رو دارید حاصل حدود دو سال کار مداوم، تحقیق، مصاحبه، دستیابی به اسناد تازه یاب، ریشه یابی های اجتماعی مشکلات، معضلات، نقاط قوت و ضعف شخصیتی این نازنینان و بررسی احوال اشخاصی که به نوعی بر زندگی آنها تأثیر گذاشتند می باشد.

اگرچه مؤلف بزرگوار خود از این اثر رضایت کامل ندارد، ولی باید اذعان کرد که پردازش و تنظیم زندگی نامه معتبر از روی مثنوی اسناد، نامه ها، یادداشت های پراکنده و مغشوش کاری بس مشکل تر از کار ایروینگ استون در تدوین زندگی نامه ونسان ونگوک در «شور زندگی» و یا زندگی نامه میکل آنژ در «رنج و سرمستی» است. زیرا هر چند که هر دوی این زندگی نامه ها به زیبایی خارق العاده ای به انجام رسیده، ولی ایروینگ استون بر مدارک معتبر و مرتب نامه های ونگوک به برادرش و یا دفاتر منظم و پُر ارزش میکل آنژ استوار بود؛ نظم تاریخی داشت و از همه مهمتر نویسنده آنها کوچک ترین مشکل یا محذوری در نام بردن و بیان نقش افراد و عناصر داستان نداشت؛ در صورتی که، مؤلف کتاب حاضر اغلب با تضاد در اطلاعات و محذورات عدیده دیگر روبه رو بود، به طوری که، گاه مجبور می شد با استفاده از شگردهای داستان نویسی مثل تفکیک شخصیت ها، تغییر برخی اسامی و جایگاه ها مسایل را به گونه ای بیان کند که مشکلات مختلف را به حداقل رساند.

پایه و انگیزه این اقدام وصیت‌نامه‌های این خفتگان در خاک زادگاهشان است که با همدیگر از شیراز خارج شدند، در دوردست‌ها در آرزوی جدایی و آزادی درگذشتند و در دو گور جداگانه در زادگاهشان آرمیدند، ولی یاد و نامشان به تاریخ پیوست.

ناشر

## پیشگفتار

من هم مانند هزاران ایرانی و یا حتی سایر مردم جهان خبر تولد دوقلوهای بهم چسبیده را در روزنامه خواندم. لرزشی بر دلم نشست. دخترم را در آغوش فشردم، بی اختیار و خودخواهانه خدا را شکر کردم.

در ابتدا اعتقاد بر این بود که آنها بیش از چند روز زنده نخواهند ماند و یا شاید دعا می‌کردند که زنده نمانند. ولی آنها زنده ماندند؛ نه یک سال، نه ۵ سال، نه ۱۰ سال، بلکه ۲۹ سال تمام، تا با زندگی حماسه‌وارشان شهامت، مقاومت، تحمل، و عشق به زندگی را به ما بیاموزند.

این خبر مانند تمام خبرهای عجیبی که از شدت غرابت غیر واقعی به نظر می‌رسند به گوشه‌ای از ذهن جامعه خزید. گاه گاهی خبری در جراید آنان را به خاطرمان می‌آورد و با نگاه به‌عکسی که آنها را در حال نماز خواندن یا مدرسه رفتن یا پذیرایی نشان می‌داد با تعجب می‌گفتیم (عجب اینها چقدر بزرگ شده‌اند!) انگار آنها حق بزرگ شدن نداشتند. حتی تصور زندگی در شرایط آنها غیر قابل

تحمل بود، لذا سعی می‌کردیم که حضورشان را هر چه زودتر به فراموشی بسپاریم و به زندگی عادی خود بازگردیم. ولی، شخصیت و مقاومتی که همگام با رشد جسمی‌شان تکامل می‌یافت نمی‌گذاشت که بی تفاوت و بی توجه از کنارشان عبور کنیم. در ماه‌های آخر زندگی‌شان که نگاه جهانیان را به خود خیره کرده بودند و اخبار مربوط به آنها در صفحات اول جراید جهان به چاپ می‌رسید، با تعجب دریافتم که آنها به رغم محدودیت‌های عجیبشان چه خوب درس خوانده‌اند، چه خوب زندگی کرده‌اند، چه قدر دوست و آشنا و هم‌صحبت دارند و چگونه صبورانه دردها را پذیرفته و شادمانه از زندگی کوتاهشان لذت برده‌اند.

برخلاف نظریه‌هایی که سال‌ها خواننده و شنیده بودم نه منزوی بودند، نه افسرده، نه ناسازگار و نه طلبکار از جامعه. حتی اگر در نهان حسرت نداشته‌هایشان را می‌خوردند در عیان وجودهای بی‌عقده‌ای بودند که برای دیگران شادمانی و سعادت می‌خواستند. عشق عجیبشان به زندگی که در جوانان ما کم‌رنگ شده، شور یادگیری که برخی فراموش کرده‌اند، امید به فردایی هر چند دور از دسترس، همه و همه درسی بود برای آنان که تلخ و ناامید به مسند نشسته‌اند، شوقی برای ساختن خود و آینده ندارند، همه جهان را دشمنی در مقابل خود فرض می‌کنند، در هر مبارزه‌ای خود را از قبل شکست خورده و از میدان به در شده می‌بینند، همواره نیمه‌خالی لیوان را در نظر دارند و هزاران ایراد و اشکال اصلاح‌ناشدنی آزارشان می‌دهد. قدر داشته‌هایشان را نمی‌دانند و

هرگز شکرگزار سلامت و توانایی خدادادی نیستند.

اخبار عمل جراحی و جداسازی را با هیجان دنبال کردم و در مرگشان که با وجود احتمال بسیار بالا باز هم غیرمنتظره بود گریستم.

وقتی به من پیشنهاد شد که زندگی نامه آنها را بر اساس مدارک موجود بنویسم، ابتدا تردید به جانم افتاد، چطور می توانم احساس واقعی آنها را درک کنم، چگونه باید به تمام زوایای پنهان زندگی غریبشان پی ببرم؟ ولی همین غیرمعمول بودن جذاییتی ایجاد کرد. می توانستم آن را یک پروژه تحقیقی تلقی کنم و از روش های معمول پژوهش بهره گیرم. وقتی، بالاخره، آمادگی خود را اعلام کردم کوهی از مدارک، اسناد، دفترهای خاطرات، نامه ها، حتی دفاتر و کتاب های درسی آنان در اختیارم گذاشته شد. روزها به مطالعه و فیش برداری از هر نوشته ای که در رابطه با آنان بود گذشت. حتی الامکان با افرادی که به نوعی آنها را می شناختند مصاحبه شد. با پیاده کردن نوارها و بازبینی فیلم های موجود، اطلاعات زیادی جمع آوری و طبقه بندی گردید، ولی در نهایت تعجب دریافتم که با افزایش حجم اطلاعات نکات مبهم و ضد و نقیض بیشتری بر زندگی آنها سایه می اندازد. هرکس به نوعی مطالب را می گفت، حتی مصاحبه های یک نفر در زمان های مختلف اطلاعات قبلی را نقض می کرد. یافتن حقیقت از بین آنها مشکل بود. اغلب به نوعی خود را در جایگاه متهم می دیدند. حالت دفاعی آنان واقعیت ها را مخدوش می کرد. بعضی سعی می کردند به هر ترتیب مرا تحت تأثیر نظریات



خود قرار دهند، برخی مرا فرستاده جناحی دیگر می‌پنداشتند و به‌جای پاسخ به‌سوالات من به‌دشمنان فرضی جواب می‌دادند. از چند گفتگوی مختصر با کسانی که نقش و مسئولیت مستقیم در زندگی بچه‌ها داشتند به‌این نتیجه رسیدم که این گفتگوها نه تنها روشن‌کننده نیست، بلکه باعث سردرگمی بیشتر می‌شود. از سویی آنقدر با آنان مصاحبه شده و اطلاعات مکتوب از نظریاتشان موجود بود که تقریباً چیز جدیدی برای بیان نداشتند. در نهایت تصمیم گرفتم که خصوصاً در مورد این افراد تنها نوشته‌ها و دست خط لاله و لادن را مبنای قرار دهم، و واقعیت سال‌ها و وقایع جامانده را با شناختی که از روحیه آنها به‌دست آورده بودم از میان اطلاعات مبهم و متنوع بازسازی کنم و در واقع زمانی مستند بنویسم.

نوشتن این کتاب برای من تجربه‌ای سخت و خالی از لذت نوشتن براساس تخیل و تصور بود — هرچند که در این کتاب نیز تا حد امکان از آنها بهره گرفته‌ام — ولی قهرمانان کتاب مطیع من نبودند. نمی‌توانستم هرچه می‌خواهم در دهان آنها بگذارم، به هر کجا که می‌خواهم بکشانمشان و هر سرنوشتی را که مناسب‌تر می‌دانم برایشان رقم زنم. باید با احتیاط و سیاستمدارانه با خیلی از جریان‌ها برخورد می‌کردم، زیرا سایر شخصیت‌های کتاب شاهدانی زنده و مدعی‌اند و هم‌اکنون در کنار ما حضور دارند. جمله‌ای از این کتاب می‌تواند به‌زندگی اجتماعی‌شان لطمه وارد کند، حال آنکه من در تمام عمرم هرگز نخواسته و نتوانسته‌ام آگاهانه

حرمت کسی را زیر پاگذارم. از سوی دیگر باید نظر و باور  
قهرمانان اصلی داستانم را در مورد آنها به گونه‌ای صادقانه بازگو  
می‌کردم تا دلیل رفتارهایشان مشخص گردد. به هر حال چنان بر  
من سخت گذشت که به خوانندگان گرامی قول می‌دهم دیگر هرگز  
مرتکب چنین کاری نشوم.

از کلیه کسانی که مرا در این راه یاری کردند خصوصاً خانم‌ها  
فرزانه فرهادی، جلالی، مژگان و نوشین مهران، عزب‌دفتری،  
صباغ‌زاده، ناهیدی و آقای فرزام فریز و پزشکان و پرستاران  
بیمارستان تجریش، کارکنان وزارت بهداشتی و هلال‌احمر،  
مسئولین مدارس فردیس کرج خصوصاً دبیرستان وحدت صمیمانه  
سپاسگزارم.

پرینوش صنیعی